

تقویت جامعه مدنی

راه‌رهای از انفعال و بی‌تفاوتی

گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان جامعه‌شناس و تحلیلگر مسائل سیاسی

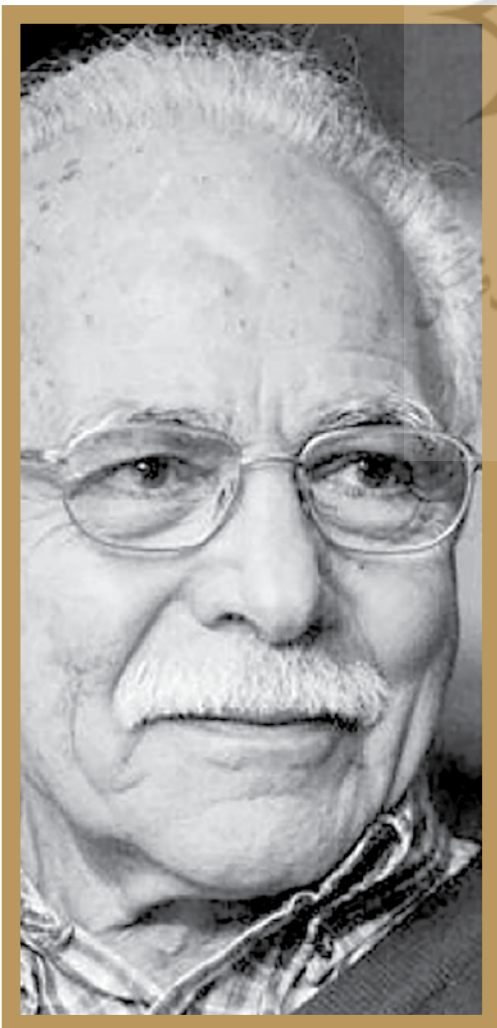
بررسی علل و عوامل بروز و شکل‌گیری انفعال اجتماعی در کل یا بخشی از جوامع موضوعی است که اگر به‌درستی ریشه‌یابی شود، به ارائه راهکارهای معقول و صحیح برای برون‌رفت از آن منجر می‌شود. این مصاحبه سعی دارد علاوه بر ارائه تحلیل‌های موجز در رابطه با بروز انفعال و بی‌تفاوتی در جامعه، به انواع آن بپردازد و پیامدها و مخاطرات آن را یادآور شود و در ادامه، شیوه مقابله با آن را بیان کند.

چه زمانی یک جامعه را می‌توان منفعل و بی‌تفاوت به‌شمار آورد؟

پدیده انفعال را در دو وجه می‌توان بررسی کرد: یک، سطح عمیق هستی‌شناختی که فرد از منظر آن، در اصل چگونه «بودن» و «شدن» خود در جهان دچار تردید می‌شود و احساس بی‌معنایی و پوچی می‌کند و چه بسا تحت‌تأثیر این احساس، شور و اشتیاق به زندگی و کنش و ارتباط با دیگران را از دست می‌دهد. انفعال‌هایی از این دست، به‌ویژه در جامعه‌های دچار بحران‌های مزمن اجتماعی، اخلاقی و هویتی به فراوانی مشاهده شده و همراه با تشدید و گسترش بحران، بر شدت و وسعت آن افزوده می‌شود. از جمله مظاهر شایع آن، انزواطلبی و کناره‌گیری از جماعت و تظاهر حادترش، خودکشی است که در جامعه ما نیز مطالعات انجام‌شده، از افزایش محسوس و معنی‌دار آن در یکی دو دهه گذشته حکایت دارد. وجه دیگر انفعال، جنبه ذهنی و معرفت‌شناختی دارد و به نوع آگاهی و

تفسیر فرد از حوادث پیرامون و شرایط حاکم بر زیست جهان و ارزیابی از موقعیت خود و رابطه‌اش با آن حوادث مربوط می‌شود. وجهی از این شرایط مثل احساس ضعف یا توانمندی در اداره زندگی و تأمین نیازها و غلبه بر مشکلات و دشواری‌ها، درونی است و بخشی دیگر بیرونی؛ از این بابت که خانواده و جامعه، چقدر به او فرصت می‌دهند امیال درونی خویش را ارضا و از زندگی‌اش لذت ببرد یا به عکس، مدام موانعی پیش پای او قرار می‌دهند و در دستیابی به خواسته‌هایش ناکام یا کوشش‌های پی‌درپی او را در این راستا، خنثی و بی‌اثر می‌کنند. این وجه از انفعال شایع‌تر از نوع اول است؛ زیرا مردم به زندگی در اشکال مختلف علاقه دارند.

در تلاشی که فرد برای هموارکردن راه تأمین نیازها، تولید و تغییر شرایط محیط خود انجام می‌دهد، مساعد یا نامساعد بودن کیفیت این دو عرصه حائز اهمیت فراوان است: از یک سو، ارزیابی مثبت یا منفی که از وضعیت باشندگی و کیفیت سرمایه‌های وجودی و نیز «داشته»‌های مادی، فیزیکی،



تیره و بدفرجام را برای آنان رقم زده‌اند. پس دروای مقدرات خود قصد و معنایی می‌یابند که برائشان ممکن است احساس قربانی بودن به آنان دست دهد و همه را در این ستمی که برایشان رفته است، شریک جرم بیندارند. در این حالت شور زندگی به جای درآمدن در قامت عشق و فرزاندگی و فعلیت بخشیدن به خلاقیت‌های بالقوه در خویش، آتش خشم و انتقام برمی‌افروزند و بر جان عالم و آدم می‌زنند. ضمناً باید در نظر داشت که عرصه‌های زندگی که فرد یا جماعت در آن‌ها گرفتار انفعال می‌شوند، متعدّدند؛ به طوری که مشاهده برخورد انفعالی در یک عرصه، لزوماً به این معنا نیست که در عرصه‌های دیگر نیز رفتاری منفعلانه دارند؛ به عکس ممکن است سرخوردگی و ناامیدی از کسب موفقیت و تثبیت موقعیت خویش در یک عرصه، باعث شود به‌طور جبرانی یا در پی تشخیص مزیت‌های خود در عرصه‌های دیگر، با انگیزه درونی قوی‌تری درگیر عمل شوند.

عرصه‌های مختلف انفعال را چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟

در حوزه سیاست، دو عرصه و مفهوم متمایز و متفاوت وجود دارد: یکی سیاست با تعریف مدرن و به اصطلاح سیاست علمی که عبارت است از دانش و مهارت به دست آوردن یا مشارکت در قدرت حکمرانی و حفظ آن؛ دوم، سیاست اصیل، که با دیدی جامعه‌گرایانه و مضمونی رهایی‌بخش در متن روابط و مناسبات اجتماعی، معیشتی و فرهنگی درون جامعه شکل می‌گیرد و متضمن انجام کنش‌های مثبت و خلاق و رهایی‌بخش در عرصه عمومی و حیات مدنی جامعه است. سیاست از نوع اول، یا اقتدارگرایانه است یا دموکراتیک. در گرایش اقتدارگرایانه به حکومت، هریک از رقبا طالب انحصار و تمرکز قدرت و دائمی کردن آن برای خویش هستند؛ اما در اشکال دموکراتیک، گردشی بودن منصب حکمرانی و حق مشارکت عمومی به‌طور غیرمستقیم و با واسطه نمایندگان منتخب، پذیرفته شده است؛ در نتیجه میدان رقابت سیاسی وسیع‌تر و امکان حضور تعداد بیشتری از افراد، گروه‌ها و احزاب در میدان رقابت سیاسی برای در اختیار گرفتن همه یا سهمی از قدرت فراهم شده است. میدان فعالیت در سیاست اصیل، عرصه عمومی و جامعه مدنی است، هر کنشی که فعالان مدنی سیاسی در این عرصه در همبستگی و تعامل

عرصه‌های زندگی که فرد یا جماعت در آن‌ها گرفتار انفعال می‌شوند، متعدّدند؛ به طوری که مشاهده برخورد انفعالی در یک عرصه، لزوماً به این معنا نیست که در عرصه‌های دیگر نیز رفتاری منفعلانه دارند

با نیروهای اجتماعی برای پیشبرد اهداف توسعه سیاسی از طریق ایجاد نهادهای همبستگی صنفی، مدنی، اجتماعی و فرهنگی انجام می‌دهند، حتی اگر به تعیین بیرونی و نهادی این اهداف توفیق کامل پیدا نکنند، بی‌تردید اصول و ارزش‌های آزادی‌خواهانه، دموکراتی، عادلانه و اخلاقی در منش و خلیقات فردی و رفتار و مناسبات اجتماعی‌شان متعین خواهد شد. به همین خاطر افراد فعال در این عرصه به شرطی که صادق و صمیمی باشند، هرگز دچار سرخوردگی و انفعال نمی‌شوند؛ چراکه اهداف و ارزش‌های مورد قبولشان انضمامی فعالیت‌هایی است که برای تحقق آن‌ها در جامعه انجام می‌دهند.

در سیاست به مفهوم متعارف و رایج، مردم به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند: بخش کوچک‌تر، افراد و گروه‌های داوطلب حضور در قدرت و گرفتن منصب حکمرانی، و بخش بسیار بزرگ‌تر، اقشار و طبقات حکومت‌شونده‌ای که از حق رأی برای انتخاب حکومت‌کننده‌ها برخوردارند. هر دو بخش مردم، به دلایل متفاوت، در معرض آسیب سرخوردگی و دچار شدن به انفعال و ناامیدی در این میدان (سیاست) هستند: مشتاقان و داوطلبان جلوس بر مسند حکمرانی به خاطر ناکامی پی‌درپی در این رقابت‌های گاه‌فشارده، و توده رأی‌دهندگان به خاطر برآورده نشدن انتظاراتشان یا وخیم‌تر شدن شرایط زیستشان. به دلایلی که عرض کردم، موانع و مشکلات موجود بر سر راه یک فعالیت معمولی سیاسی متعارف که نوعی مشارکت در تعیین سرنوشت هم هست، خیلی بیش‌ازحد متعارف است. در عصر جدید، تمایل به کسب آگاهی و مشارکت در اموری که به زندگی مردم و وضعیت کشور مربوط است، در حال فزونی است؛ ولی این افزایش علاقه به مشارکت اجتماعی و فعالیت مدنی، با کاهش موانع بیرونی و رشد سطح آگاهی‌های حقیقی (نه صرف خبر و داده‌های خام عمدتاً نادرست اطلاعاتی) و اخلاق و مسئولیت‌پذیری همراه نبوده است؛ از این رو پدیده سرخوردگی امری شایع است. جا دارد همین‌جا اشاره کنم عدم کنش یا تظاهرات اجتماعی و سیاسی، نشانه انفعال اجتماعی نیست. اینکه به‌عنوان مثال، افرادی یا اقشاری ظاهراً کاری انجام نمی‌دهند یا در انتخابات شرکت نمی‌کنند، این الزاماً به معنی انفعال نیست؛ ممکن است در دوره‌ای از تفکر و تأمل در آنچه پیرامونشان می‌گذرد، قرار گرفته و در حال بررسی درست و غلط راه‌های طی کرده

دانش و اطلاعات در دسترس خود دارد و دیگری، نوع نگرش یا جهان‌بینی که رابطه او را با «خود»، «خدا» (اگر به‌نوعی شعور نامتناهی باور دارد) و «جهان» تعیین کرده و معنا می‌بخشد. به‌طور معمول با تکیه بر این وجه «درونی» است که به مقابله با چالش‌ها برمی‌خیزد و با حس فقدان و تهی بودن از برابر آن‌ها پا پس می‌کشد. باید در نظر داشت که آگاهی از فقدان‌ها و ناتوانی‌های درونی یا کاستی‌های دنیای پیرامون، بلافاصله شخص را به سوی انفعال سوق نمی‌دهد؛ زیرا در مواردی ممکن است بعد از چندین بار تجربه شکست و ناکامی و بعد از این‌که به علل واقعی آن‌ها (ضعف شدید قوای جسمی و ذهنی، نداشتن دانش و مهارت کافی و شایسته یا دشواری غیرمتعارف شرایط زیست محیطی - طبیعی یا اجتماعی، جسمی و ذهنی) پی بردند، دو حالت به وجود آید: یا سهم خود را در پیدایش این کاستی‌ها و توالی شکست‌ها (نظیر نشناختن شرایط، مسائل و تضادهای اصلی دوران (داخلی و جهانی)، روشن نبودن اهداف مرحله‌ای و راهبردی، محاسبه نادرست از توازن قوا و مشخص نبودن پایگاه اجتماعی و مهم‌تر از همه تمرکز بر راهبرد تسخیر قدرت و تغییر از بالا به جای نگاه جامعه‌گرا و تغییر از بطن) دریافته و می‌پذیرند و با غالب آمدن بر حس خودکام‌بینی حاصل از مشاهده ناتوانی‌ها و خلأهای وجودی درصدد جبران برمی‌آیند، به انفعال مجال تسلط بر خود را نمی‌دهند و به جبران ضعف‌ها و ترمیم روابط آسیب‌دیده خود با خویش و غیر خویش و تقویت بنیه فیزیکی، روحی روانی و افزودن بر دانش و مهارت‌های خود می‌پردازند یا بنا به دلایلی مثل غفلت و بیگانگی از خویش و محصورماندن در حصار خودشیفتگی، قادر به دیدن و پذیرش مسئولیت خود در رسیدن به این موقعیت پررنج و درد نیستند و تمامی تقصیر را به محیط پرورشی خویش (کاستی‌های روان‌شناختی، روان‌نژندی‌های موروثی، آسیب‌های دوران جنینی و طفولیت، شانس، تقدیر الهی یا کج خلقی روزگار غدار) نسبت می‌دهند و از سر استیصال تسلیم سرنوشت محتوم و رنج و محرومیت مقدری می‌شوند که بی‌حضورشان برای آنان رقم زده‌اند. در این وضعیت، دچار انفعال نمی‌شوند؛ چراکه عوامل شوربخشی خود را می‌شناسند و بر این پندارند که آن‌ها آگاهانه و حساب‌شده از سر کج‌منشی یا ناآگاهانه و به مقتضای سرشت تلخ و طبیعت‌گزنده خود سرنوشتی چنین

و کنکاش، نقد و جمع‌بندی و جست‌وجوی راه‌های بهتری باشند، که امری زمان‌بر است. آن‌ها در سکوت به مطالعه و تأمل می‌پردازند، نه از سرکناره‌گیری و انفعال، بلکه برای یافتن دوباره خود، پی‌بردن به توانمندی‌های واقعی‌شان و یافتن معنا و هدفی که ارزش دنبال کردن و زیستن به خاطر آن‌ها را داشته باشند. در نگاه دیگران منفعل می‌نمایند، اما در خود فعال‌اند و در جامعه حضور ذهنی و عملی دارند. در گسست از عمل و غیبت از جامعه و قطع ارتباط و تعامل با مردم و حوادث و واقعیت‌ها، استعداد‌های بالقوه انسانی هرگز فعلیت پیدا نمی‌کنند و صلاحیت و توانمندی حقیقی حاصل نمی‌شود؛ چراکه انسانیت انسان نیست مگر ماهیت، جهت و معنای کنش‌هایی که افراد در ارتباط با خود، دیگران (جهان) و سرچشمه شعور هستی از خود بروز می‌دهند. از میان انواع دیگر عرصه‌های فعالیت که گاهی به عنوان بدیلی از سوی سرخوردگان از سیاست مرسوم انتخاب می‌شوند، حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ و جامعه مدنی و محیط‌زیست جذابیت بیشتری دارند.

ریشه‌یابی سرخوردگی و ناامیدی حاصل از انفعال چگونه است؟

وقتی فرصت‌های برابر در اختیار همه قرار نمی‌گیرد و افراد بسیار تلاش می‌کنند، بی‌آنکه دستاوردی داشته باشند، دچار سرخوردگی می‌شوند. در اینجا دو نوع برخورد وجود دارد: وقتی افراد از میزان توانایی‌های شخصی و جمعی جامعه برای عبور از موانع و به دست آوردن حقوق و خواسته‌های عمومی، آگاهی و ارزیابی واقع‌بینانه داشته باشند و شرایط را به درستی تحلیل و نتایج را پیش‌بینی کنند، کمتر دچار شکست و سرخوردگی می‌شوند؛ اما در جامعه‌ای مثل ایران که بیشتر کنشگران سیاسی و اجتماعی، ارزیابی واقع‌بینانه از توانمندی‌های فردی و جمعی و قدرت موانع موجود ندارند و برنامه‌ریزی‌های آن‌ها تخیلی است، بالطبع نتایج خلاف انتظار حاصل می‌شود. در این شرایط افراد سریع‌تر دچار ناامیدی می‌شوند؛ چون با آگاهی کاذب وارد عرصه شده و تصور می‌کنند با یک اقدام بیشتر نسنجیده به اهداف خود می‌رسند. این یکی از نشانه‌های فقدان

بلوغ و عقلانیت سیاسی و اجتماعی در بعضی افراد و گروه‌هاست که به خصوص در ادوار سخت و بحرانی نمود بیشتری پیدا می‌کند. وقتی نوع پرورش و تربیت افراد جامعه به شکلی است که در آن آگاهی و دل‌بستگی و تمهد به مصالح و خیر عموم ضعیف است و انگیزه مشارکت در فعالیت جمعی برای پرکردن خلأها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی ناچیز است، پناه بردن به انواع از جهان‌بینی‌های جبرگرایانه به عنوان مشروع‌ترین شکل گریز از مسئولیت‌های انسانی، مردمی و میهنی مورد استقبال قرار می‌گیرد، در مؤثر بودن فعالیت برای اصلاح یا تغییر وضعیت موجود تردید می‌کنند و اعتبار و اثربخشی یا اساساً اصالت کوشش‌های فعالان سیاسی اجتماعی را زیر سؤال می‌برند و دیگران را به دست کشیدن از این قبیل فعالیت‌ها و پیگیری اهداف و منافع و لذات کاملاً شخصی ترغیب می‌کنند؛ به خصوص زمانی که این نوع فعالیت‌ها بنا به دلایل سیاسی و بی‌اعتنایی حکمرانان به حقوق انسانی یا قانونی افراد پرهزینه و کم‌بازده می‌شوند. در این شرایط بسیاری ترجیح می‌دهند وقت و نیروی خود را صرف دنبال کردن اهداف اقتصادی و تلاش برای کسب درآمد و رفاه بیشتر کنند؛ البته کسانی هم که دل‌بستگی مادی کمتر و در عوض، ذوق و انگیزه قوی‌تری به انجام فعالیت‌های ادبی، عرفانی یا هنری دارند، به این عرصه‌ها ورود می‌کنند. در این میدان‌ها، ناکامی و به دنبال آن ناامیدی و انفعال در انتظار کسانی است که اصطلاحاً بی‌گدار به آب می‌زنند و بدون کمترین حد صلاحیت و توانایی یا پشتکار انتظار موفقیت و دستاورد دارند. موفقیت در هریک از این عرصه‌ها دانش، مهارت و منش و اخلاقیات ویژه‌ای می‌طلبد که اگر کسی از آن‌ها بهره کافی نداشته باشد، اضطراب، سرخوردگی و افسردگی در انتظارش خواهد بود.

در جامعه‌ای که در آن امکان دستیابی به موفقیت و خلاقیت محدود می‌شود، توقع چه کنش‌هایی وجود دارد؟

زمانی که همه راه‌های اشتغال به فعالیت‌های خلاق، انسانی و سالم (اعم از مادی و اقتصادی، اجتماعی یا علمی و فرهنگی) به روی افراد بسته می‌شود، بنا بر تجربیات و شواهد متعدد تاریخی مربوط به جامعه ایران، افرادی که

درست یا به اشتباه، تداوم زندگی مادی و معنوی خود را به شیوه‌های سالم و مولد و اخلاقی ناممکن می‌یابند، متناسب با پیش‌زمینه‌های تجربی و شخصیت فکری و اخلاقی که تا آن زمان کسب کرده و با آن خو گرفته‌اند، غالباً یکی از سه نوع واکنش زیر را به مثابه تنها مفر برای زنده ماندن و ادامه دادن برمی‌گزینند. شواهد فراوان تاریخی نشان می‌دهد که در کشور ما و بسیاری از جوامع مشابه ساکن در این منطقه خاص، بنا به عوامل جغرافیایی، جمعیتی و اقلیمی و «ناامنی و بی‌ثباتی پایدار» حاصل از آن وضعیت، شیوه یا راهبرد مبتنی بر «غلبه و زور» یا «تغلب» برای دستیابی به قدرت سیاسی و تسلط و تمک بر منابع ثروت‌های مادی، در بیشتر ادوار رواج گسترده داشته است؛ به همین خاطر کسانی که در اندیشه‌های از تنگنا و به دست آوردن حداقلی از فضای حیاتی و منابع ضروری برای ادامه زندگی هستند، آشناترین گزینه‌ای که در دسترس دارند، توسل به زور و اعمال خشونت است که بسته به موقعیت و امکاناتی که فرد یا گروه در اختیار دارند، به اشکال مختلف و به صورت مستقیم و غیرمستقیم و پنهان مورد استفاده قرار می‌گیرند. این شیوه در دو عرصه کاربرد و رواج بیشتری داشته و دارد: بازار رقابت بر سر تسلط بر قدرت سیاسی و بازار رقابت بر سر تمک ثروت‌های طبیعی و اقتصادی. واکنش دوم در برابر موانع غیرقابل عبور یا با هزینه فوق تحمل، گریز از صحنه درگیری در رقابت نزاع است که یا به دلیل ضعف و قلت عده و غده است یا تربیت و منش و خلق و خوی افراد اجازه استفاده از زور و خشونت به آنان را نمی‌دهد. گریز نیز اشکال متنوعی دارد؛ از جمله، هجرت و سکن‌گزیدن در محل امن و آسان برای زندگی، پناه بردن به خلوت، اشکالی از درویش‌مسلمکی، عرفان و صوفی‌گری، به عالم خوش‌باشی، لذت‌جویی و دم‌غنیمتی، مواد مخدر یا در اوج استیصال و خشم و بیزاری توسل به خودکشی. سوم، راه فرار از تنگنا برای کسانی که نه زور کافی برای دفاع از خود یا به چنگ آوردن ضرورت‌های بقا دارند و نه پای فرار و هجرت و نه خلق و خوی درویش‌مسلمکی و عزلت‌گزینی، تسلیم شدن به نیروی برتر یا وضعیت غالب و پذیرش شرایط تحت‌الحمایگی است. این سه کنش نه از سوی همه افراد جامعه و





نقش جامعه مدنی در جلوگیری از انفعال چیست؟

کنش خلاق که اصل و مبنای کنش انسانی است، هنوز هم در وجدان، هویت و فرهنگ ایران زنده و فعال است. این کنش ریشه در شعور خودآگاه ما دارد که در گذر از عالم جانوری به حیات انسانی از درون هستی ما جوانه زد و مدیریت بخش‌هایی از فعالیت‌های حیاتی ما را که به تدریج از سیطره شعور غریزی (ژنتیک) و رفتار شرطی شده خارج می‌شدند، به دست گرفت؛ تحولی که با انتقال به عصر تولید غذا (دام‌پروری و کشاورزی) همراه شد و در دامن آن نشو و نمو پیدا کرد. توسعه قلمروی مدیریت شعور خودآگاه و فزونی فعالیت‌های مولد و سودمند برای عموم بستگی مستقیم به انقباض و انبساط فضای باز و آزاد سیاسی، رونق تولید و افزایش فرصت‌های اشتغال، از بین رفتن فساد سازمان‌یافته و ساختاری، بی‌عدالتی و نابرابری و حفاظت مؤثر قانونی از امنیت و حقوق و آزادی‌های نیروهای فعال در جامعه مدنی دارد. تضمین مشارکت فعال و مؤثر مردم در نظام تصمیم‌گیری و مدیریت

نه تحت شرایط معمولی که بیشتر اوقات و در بیشتر جوامع با نسبتی از دشواری و ناامنی و تنگنا همراه است، بلکه در شرایط به شدت دشوار و ناامن که در آن بسیاری از مردم از انجام هر نوع اقدام مثبت برای تأمین مایحتاج زندگی خود و خانواده‌شان که در عین حال برای افراد دیگر جامعه نیز سودمند باشد، احساس عجز و درماندگی می‌کنند، رواج بیشتری پیدا می‌کنند. لازم به یادآوری است که اولاً، این سه شیوه مقابله با موانع سخت و شرایط پرخطر، در اصل برگرفته از کهن‌الگوهای دفاعی زیستی عصر شکار است که به خاطر طولانی بودن آن دوره تاریخی در ناخودآگاه جمعی بیشتر اقوام ذخیره شدند و در موقعیت‌های مشابه در برابر آگاهی فرد یا جماعت قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد بسیاری از فعالیت‌ها و واکنش‌های غیرارادی ما در جهت تسهیل کنش‌های مزبور تطابق یافته‌اند. ثانیاً، قدمت و استمرار چند عامل به شدت ناامن‌کننده (اقلیم خشک و تناوب کم‌بارانی و بروز قحطی، هجوم‌های متوالی اقوام متحرک دام‌پرور و دولت‌های پر قدرت و توسعه طلب در همسایگی مرزهای شاهنشاهی و بالاخره سلطه و حاکمیت هزاران ساله نظامات استبدادی و اقتدارگرا) که از دیرباز و به تناوب مردم ایران را زیر فشار و در تنگنای سخت قرار می‌داده‌اند، باعث شده است، الگوهای دفاعی مزبور از اعماق به سطوح بالاتر ضمیر ناآگاه منتقل شوند و در دسترس آگاهی و اراده مختار قرار گیرند و در موقعیت‌های نه‌چندان فلج‌کننده نیز جایگزین کنش‌ها و تمهیدهای صلح‌آمیز، خلاق و سازنده شوند.

بقای جامعه ایرانی چه در گذشته و چه در حال، بستگی مستقیم به حذف تدریجی کنش‌های مخرب و تجدید حیات فعالیت‌های خلاق و اخلاقی فضیلت‌محور و رفتار معطوف به خیر عموم داشته و دارد

امور عمومی، از طریق شوراهای صنفی و مدنی، رقابت زورمدارانه را در حوزه سیاست به همکاری و رقابت صلح‌جویانه براساس مزیت‌های فکری، عملی و اخلاقی تبدیل می‌کند. تحول مشابه در حوزه اقتصاد، صلح و امنیت و تولید و توسعه و عدالت را جایگزین روابط مبتنی بر دلالتی و رانت و رقابت ستیزه‌جویانه و نابرابر در بازار سرمایه‌دارانه می‌کند و با ممانعت از ادامه تخریب و غارت گسترده منابع طبیعی و محیط‌زیست و توقف روند کالایی‌شدن زمین، مسکن، خودرو، سکه و ارز، شرایط امن و سالم برای پرداختن به فعالیت‌های خلاق در کلیه زمینه‌های مادی و علمی و فرهنگی را فراهم می‌کند. بقای جامعه ایرانی چه در گذشته و چه در حال، بستگی مستقیم به حذف تدریجی کنش‌های مخرب و تجدید حیات فعالیت‌های خلاق و اخلاقی فضیلت‌محور و رفتار معطوف به خیر عموم داشته و دارد.

در یکی دو دهه اخیر، دشوار و پرهزینه شدن فعالیت آزاد و مستقل در حوزه سیاست علاوه بر تداوم امواج مهاجرت از کشور (کنش‌گریز)، باعث شده است بسیاری



از فعالان سیاسی این عرصه را ترک کنند و با رویکردی مسالمت‌جویانه و اهدافی احیاگرانه و عدالت‌خواهانه، جامعه مدنی و حوزه‌های فرهنگی هنری و زیست‌محیطی را برای انجام فعالیت‌های مولد، حمایت از افسار در معرض آسیب، احیا و محافظت از منابع طبیعی و ممانعت از تخریب و آلودگی بیشتر برگیرند. هرچقدر این حوزه تشویق شود، نمی‌گذارد، یأس و عقب‌نشینی سایر حوزه‌ها به انفعال عمیق بینجامد. این تحرک اجتماعی اگر ترغیب شود و توسعه پیدا کند، چنان‌که تاکنون شاهد بوده‌ایم، این ظرفیت را دارد که به میزان فراوانی از لغزش نیروهای فعال جامعه به ورطه یأس و انفعال جلوگیری کند. این عرصه‌ها به‌طور نسبی کمتر از عرصه‌های دیگر در معرض دست‌کاری و دخالت‌های مخرب و بازدارنده فعالان و نهادهای مسلط بر دو حوزه سیاست و اقتصاد قرار دارند. آنان با این رویکرد جامعه‌گرایانه، بهتر می‌توانند اصول و ارزش‌های برابری، دموکراسی و عدالت را در مقیاس‌های کوچک در متن جامعه (در مناسبات درون جماعت‌ها و همبستگی‌های با محوریت زیست‌جمعی (خانواده‌ها)، هم‌محلی، کار و تولید جمعی، زیست‌محیطی، توانمندسازی و کارآفرینی، آموزش و بهیشتی و فرهنگ و هنر) نهادینه کنند و تکثیر و توسعه دهند. اینجاست که بنیان جامعه نو ریخته می‌شود. هنوز بسیاری با این استدلال و امیدوار به این‌که اگر ابزار حکومت را در دست گیرند، سریع‌تر می‌توانند اهداف و برنامه‌هایشان را با استفاده از ابزار حکومتی از بالا مهندسی و مدیریت کنند و به اجرا گذارند، به عرصه‌های عمومی و مدنی که امکان ارتباط مستقیم و جلب مشارکت فعال مردم در فعالیت‌ها وجود دارد، همچنان بی‌اعتنا هستند. حال آنکه این ایده و رویکرد هربر از جانب مصلحان و نیروهای تحول‌خواه (از جمله اصلاح‌طلبان درون حاکمیت در چند دهه اخیر) به‌آزمون گذاشته شده، ناموفق یا با نتایج اساساً منفی بوده است. یک دلیل آن، رابطه یک‌سویه و ابزاری با مردم و نیروهای فعال در جامعه مدنی است. مشارکت مردمی به رأی دادن در انتخابات ادواری در حمایت از آنان تقلیل داده شده است.

آیا جامعه کنونی ایران دچار انفعال شده است؟

به نظر من گستردگی انفعال و سرخوردگی در لایه‌های پنهان از نگاه رسانه‌های مجازی به میزانی نیست که در این شبکه‌ها در داخل و خارج مرزها در معرض افکار عمومی نمایش داده می‌شود. بی‌رغبتی بسیاری

از مردم و به‌خصوص فعالان سیاسی و اجتماعی به امر مشارکت سیاسی در هر سطح و شکل و کیفیتی، لزوماً به معنای انفعال نیست؛ بلکه اکثراً منتظر فرصت مناسب و گشایش بسترهای امن و مورد اعتماد و شنیدن بیان و گفت‌وگو تازه و راهگشا هستند. آن‌ها فضا را بسته و شعارها و مضامین بیانیه‌ها و فراخوان‌ها را تکراری و بی‌اساس و دارای پشتوانه مستحکم تحلیلی و منطبق بر واقعیت‌ها ارزیابی نمی‌کنند. به نظر من، انگیزه فعالیت مسالمت‌آمیز برای تغییر و بهبود و سامان‌یافتن امور جامعه و رفع موانع رفاه و پیشرفت و آزادی و عدالت از بین نرفته و یأس و انفعال برخلاف ظاهر کنونی، هنوز درون‌ماندگار و نهادی نشده است؛ آن‌ها مترصدند راهی از درون تعامل آزاد و داوطلبانه بین نیروهای غیروابسته به مراکز و مراجع قدرت سیاسی و مالی، اعم از داخلی یا بین‌المللی، به سوی آینده‌ای روشن، از روی زمین واقعیت‌ها و از درون مشکلات و موانع و نه از فراز ابرهای آرزو، در مقیاس‌های خرد و قابل حصول و نه کلان و ناشدنی، گشوده شود. بر این اساس، ابتدا در محدوده نهادها و همبستگی‌هایی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره کردم، می‌بایست به تدریج وفاقی از طریق گفت‌وگو بر محور نقد و بررسی تجربیات پیشین، درک واقعیت‌ها از تغییرات و اوضاع و احوال کنونی و شکل‌گیری خرده‌گمانی با استفاده از تبادل دانش و تجربه‌ها، پدید آید. در این صورت است که عوامل ایجاد انفعال و استیصال به تدریج از جامعه حذف خواهند شد.

به مخاطرات انفعال (خشونت، تسلیم و گریز) اشاره کردید. به نظر من یکی از شاخص‌های مهمی که انفعال پیش می‌آورد، عدم همدلی و مسئولیت اجتماعی در بعضی حوزه‌هاست. در این راستا مسئولیت اجتماعی چه رابطه‌ای با انفعال اجتماعی دارد؟

قطعاً یکی از نتایج انفعال این است که افراد منفعل به انتظارهایی که جامعه از آنان دارد، پاسخ مثبت نمی‌دهند و در برابر خواست حکمرانان برای همکاری و مشارکت در برنامه‌هایی که آنان پیشنهاد و عرضه می‌کنند، بی‌تفاوت می‌مانند. احساس مسئولیت اجتماعی در جریان عمل آگاهانه و هدفمند در درون مناسبات موجود در جامعه پدید می‌آید و تقویت می‌شود. ما ناگزیریم نیازها و خواسته‌های مادی و غیرمادی خود را درون مناسبات و تحت شرایط موجود دنبال کنیم. در خلال انجام این کار با موانع و دشواری‌های قانونی یا

فراقانونی روبه‌رو می‌شویم و چون پیگیری و تأمین آن خواسته‌ها را بخشی از حقوق مسلم خود می‌دانیم که در ازای انجام وظایفی در قبال جامعه و قانون به ما تعلق می‌گیرد، منطقاً انتظار داریم اگر از انجام آن وظایف سر باز زده‌ایم، جامعه و قانون نیز به خواسته‌های معقول و قانونی و برحق ما پاسخ مثبت دهند و در موارد اضطرار به کمک ما بشتابند. اما در جوامعی نظیر ایران امروز و شاید دیروز و روزهای پیش از آن نیز به ندرت کارها براساس این معادله منطقی پیش می‌روند؛ شما به وظایف خود در قبال جامعه و قانون عمل می‌کنید؛ ولی اجازه نمی‌دهند از حقوقی که قانون برایتان شناخته است، استفاده کنید. چندی به‌صورت فردی یا جمعی و به اشکال و طرق مختلف قانونی و مسالمت‌آمیز، برای احقاق حقوق تضییع‌شده‌تان وقت و نیرو صرف می‌کنید که در بیشتر موارد نه فقط موفق به کسب آن‌ها نمی‌شوید، چه بسا مجبور به تحمل دردسرهای محرومیت‌های تازه و بیشتری نیز می‌شوید. اینجاست که بسیاری سرخورده و مایوس و منفعل دست از طلب بازمی‌دارند و به‌طور طبیعی انگیزه ادای مسئولیت‌های متقابل خود را در برابر قانون و جامعه از دست می‌دهند. بسیاری با تلاش بسیار سعی کرده‌اند با اشتغال به کار مفید و شرافتمندانه برای مردم و جامعه به معیشت خود و خانواده‌شان سامانی شایسته بدهند؛ اما سعی‌شان بی‌حاصل بوده است. تعداد محدودی می‌توانند در عین اضطرار، برای تأمین نیاز مرتکب خلاف نشده و به جامعه و سرزمینشان آسیب نزنند. جمع زیادی دست به عمل متقابل می‌زنند؛ حال که جامعه و قانون به فکر ما نیست، ما نیز شانه از زیر بار مسئولیت‌هایمان خالی می‌کنیم و برای رسیدن به خواسته‌هایمان از ارتکاب هیچ عمل خلافی روی‌گردان نمی‌شویم. البته همیشه افراد زیادی هم بوده و هستند که در بدترین شرایط هم کاری خلاف اخلاق و مصالح جامعه و مردم انجام نمی‌دهند؛ با فقر و محرومیت می‌سازند و از ادای مسئولیت انسانی‌شان در قبال مردم و میهن خود سر باز نمی‌زنند. انتخاب این یا آن راه در درجه اول بستگی به نوع منش و شخصیت فکری و اخلاقی افراد دارد؛ به این‌که چگونه وجدانشان رابطه و تعامل با خود و غیر خود را می‌پسندد. اگر غیر خود را موجوداتی در هستی و هم‌ریشه و همانند خود، زنده و با احساس و صاحب حق بشناسد، آنگاه آن «غیر» را «خود دیگر» خود می‌شناسد و روا نمی‌دارد رفتاری متفاوت از آنچه درباره خود انتظار دارد، با دیگری داشته باشد. پس عامل تعیین‌کننده در این موارد، حوزه روابط انسانی است که

جامعه ایرانی در طول تاریخ خود در چه زمان‌هایی دچار این انفعال گسترده شده و دلایل آن‌ها چه بوده است؟

تا چه اندازه بر اساس اصول و ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی شکل گرفته است. رمز دوام جامعه ایران در طول این سه هزار سال، با وجود بحران‌های طبیعی، سیاسی و اجتماعی متعدد، این است که مردم در جامعه مدنی با همبستگی و باور و التزام با ارزش‌ها و معیارهایی همزیستی کرده‌اند که کارایی آن‌ها در تضمین همکاری دوستانه و صلح‌آمیز درازمدت در تجربه برایشان به اثبات رسیده بود.

در حال حاضر، رفتار غیرمستولانه که پیش از این در دو عرصه بود، در سه عرصه بازار سیاست و اقتصاد و مذهب رسمی حکومت پسند به صورت نگران‌کننده، آشکار، علنی و بی‌پروا شیوع و بروز دارد؛ در نتیجه نهادهایی هم که برای حفاظت از طبیعت، حقوق انسانی و ایجاد فضای مناسب برای فعالیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سالم ساخته شده‌اند، به درستی به مسئولیت‌های خود در برابر مردم، جامعه و سرزمین عمل نمی‌کنند. متولیان این حوزه‌ها، افراد و اقشار و طبقات اجتماعی بی‌پناه را نه انسان‌هایی در اصل همانند خود، بلکه اشیاء و ابزاری می‌پندارند که می‌شود به کار گرفت و طعمه‌هایی که می‌توان صید و مصرف کرد؛ بنابراین تنها راه‌هایی از این بحران و تخریب و آسیب‌ها این است که مردم قربانی این روابط و کنش‌های ناسالم به هر میزان و وسعت که مقدور است در چهارچوب جماعت‌های مکان، زیست و کارمحور، با همبستگی، مسئولیت‌پذیری متقابل، به شیوه‌ای دموکراتیک و مبتنی بر عدالت و برابری، به امور جمعی خود سامانی انسانی و مقبول همگان بدهند؛ همانند درختان درون جنگل که شاخ و برگ‌هایی به اشکال و رنگ‌های مختلف دارند و آزاد در فضای باز تنفس می‌کنند و در همان حال ریشه‌هایشان دست در دست هم از یک خاک و آب تغذیه می‌کنند. به تعبیری دیگر، به همان اندازه که سرسبزی و تداوم حیات جنگل وابسته به سرسبزی و دوام زندگی تک‌تک درختان است، دوام و سرسبزی هر تک‌درختی نیز وابسته به ادامه نشاط و سرزنده بودن جنگل است.

چند دوره تاریخی وجود دارد که با این شرایط هم‌خوانی دارد: یکی، دوره حاکمیت توأمان پادشاهی و دینی ساسانیان است. مؤسس این سلسله از خاندانی روحانی بود. او بعد از تثبیت قدرت، روحانیان زرتشتی را در حکومت سهیم کرد و در بالاترین مرتبه بعد از پادشاه قرار داد؛ البته به این هم بسنده نکرد و زرتشتی‌گری را مذهب رسمی کشور و احکام شریعت را که بسیار فراگیر بود و جزئیات زندگی مردم را شامل می‌شد، لازم‌الاجرا اعلام کرد. پیروان سایر ادیان و مسلک‌ها از جمله مسیحیان، مانویان و مزدکی‌ها تحت فشار قرار گرفتند و جنبش‌های اعتراضی و برابری خواهانه آن‌ها به شدت سرکوب و صدها نفر از آن‌ها به طرز فجیعی قتل عام شدند. مسیحیانی که از جور حکام کشور خود به ایران پناه آورده بودند، به اتهام عوامل ستون پنجم دشمن رومی اخراج و به کشورشان بازگردانده شدند؛ در نتیجه فضای فکری، فرهنگی و سیاسی کشور رو به انسداد رفت. نظام طبقاتی شبه‌کاستی، قدرت و ثروت اشراف را افزایش داد و طبقات فرودست را از مشارکت سیاسی اداری، آموزش و ارتقای موقعیت طبقاتی‌شان ممنوع و محروم نگاه داشت. فساد و بی‌ثباتی، ارکان حکومت را سست کرد و اعتبار و مشروعیت آنان نزد مردم کاهش چشمگیر پیدا کرد؛ در نتیجه انفعال و سرخورگی فراگیر شد و در سال‌های آخر عمر پادشاهی به اوج رسید؛ تا آنجا که بیشتر مردم در برابر حملات عرب‌های مسلمان ابتدا موضع منفعلانه گرفتند و در مقابل سقوط شاهنشاهی پر قدرت پانصدساله ساسانی بی‌تفاوت ماندند. بی‌زاری‌شان از جزمیت و سخت‌گیری مذهب حکومتی زرتشتی و آلودگی آن به فساد و قدرت و ثروت و تجمل و اشرافیت، باعث شد مجذوب اسلام شوند؛ دینی که به یگانه‌پرستی، آزادی و برابری دعوت می‌کرد و از این بابت یادآور تعالیم ربی‌بخش و انسانی زرتشت بود. پس به تدریج به آیین جدید گرویدند و به استثنای چند گروه که با مقاومت مسلحانه درصدد دفاع از استقلال و هویت ملی و مذهبی خود برآمدند، بیشتر مردم، از جمله طبقه فرهیخته دهگانان اسلام را پذیرفتند. آن‌ها با پیوند زدن هویت ایرانی با توحید اسلامی، هویت نوین «ایرانی مسلمان» را همراه با میراث فرهنگ ایران باستان، در ترکیب با آنچه از اندیشه و فلسفه کهن یونان و هند و بین‌النهرین وام گرفتند، دستمایه ایجاد نهضت نوزایی ادبی، فکری و علمی فرهنگی قرار دادند و با تکیه بر آن، راهبرد مقاومت فرهنگی را برای اعاده استقلال ملی ایران پیش گرفتند که

سرانجام به نتیجه رسید و ایران از سلطه قدرت‌های بیگانه آزاد شد. اگر ایرانیان دست به آفرینش فکری، علمی و فرهنگی نمی‌زدند و راه مقاومت مدنی و فرهنگی را پیش نمی‌گرفتند، هرگز قادر به جلوگیری از انفعال عمومی فراگیر و مزمن نمی‌شدند و از عواقب ویرانگر آن مصون نمی‌ماندند.

شاهان صفویه برای کسب مشروعیت و ایجاد یکپارچگی میان همه اقوام و قشرهای جامعه فرهنگی ایران، به مذهب شیعه دوازده امامی رسمیت دادند. آن‌ها فقهای شیعه را از جبل‌عامل لبنان به ایران فراخواندند و در قدرت سهیم کردند؛ سپس بیشتر مردم ایران را که سنی‌مذهب بودند، به تغییر مذهب ترغیب کردند یا واداشتند. حاصل این کار، برقراری ثبات و امنیت یک دوره شکوفایی تمدنی در عهد شاه‌عباس اول بود که کوتاه‌زمانی بعد از او به افول نهاد و فساد، نفاق و شکاف در ارکان دولت راه یافت و آن را از درون سست، بیمار و ضعیف کرد. آن‌ها برای حفظ یکپارچگی که در حال اضمحلال بود، می‌باید بر شدت خشونت و سرکوب می‌افزودند؛ بنابراین وضعیتی پدید آمد که بر اثر آن، خردمندان و اصحاب فکر و فرهنگ و عالمان دینی روشن‌ضمیر از پیرامون‌شان پراکنده و بعضاً از جانب متولیان مذهب و شریعت تکفیر و حذف شدند. مردم خسته، منفعل و آزرده و مایوس از فرجام حوادث و تحولات درون جامعه، بیش‌ازپیش سر خود را به آداب و مناسک و اورادی گرم کردند که برای آنان که بویی از حقیقت آن استشمام نکرده بودند و معانی نهفته در آن را درک نمی‌کردند، اثر روایتی به‌غایت خشک و قشری از مذهب، جامعه را دچار رکود فکری فرهنگ مخدر کرد که باعث شد رابطه آن‌ها با واقعیت آنچه در جامعه می‌گذرد به صفر نزدیک شود و قادر به پیش‌بینی پیامدهای شوم تحولات جاری نشوند. همین بی‌خبری و انفعال و سستی و غلبه بی‌اعتمادی بر حاکمان و از بین رفتن حس مسئولیت در برابر سرنوشت امروز خود و میهن خویش بود که به قبیله کم‌اهمیتی از افغان‌های تبعه ایران جرئت داد به پایتخت باشکوه شاهان صفوی یورش برند و درحالی‌که حاکمان برای بیرون آمدن از بلا تکلیفی و تعیین خوبی و خوش‌فرجامی یا بدی و نحوست دفاع از پایتخت به فالگیر و رمال و طالع‌بین متوسل شده بودند، امپراتوری دچار فروپاشی شود. سومین دوره در اواخر قاجاریه (قبل از اینکه اوضاع بدتر شود) با

اگر ایرانیان دست به آفرینش فکری، علمی و فرهنگی نمی‌زدند و راه مقاومت مدنی و فرهنگی را پیش نمی‌گرفتند، هرگز قادر به جلوگیری از انفعال عمومی فراگیر و مزمن نمی‌شدند و از عواقب ویرانگر آن مصون نمی‌ماندند



حیاتی فکری و معنوی مان خواهد بود. آن سرمشق‌ها ریشه‌های عمیق در تجربیات جمعی ما ایرانیان دارند و طی هزاران سال زندگی مشترک ابداع و با شرایط متنوع و متحول زیست اجتماعی ساکنان این مرز و بوم سازگاری یافته‌اند. در صحبت‌هایم به کلیت تعدادی از این کنش‌های مثبت اشاره کردم.

عواطف شخص را درگیر می‌کند، باید به آگاهی و سرمشق‌کنش‌های خلاق متوسل شد و آن‌ها را از درون حافظه تاریخی جمعی مان به سطح روشن ذهن کشاند که توسط شعور خودآگاه ما ابداع شدند تا به شیوه‌ای، از زندگی مان محافظت کنیم و به عبور از جاده‌های دشوار و پرسنگلاخ در امتداد زمان مداومت بخشیم که هر گامش متضمن رشد و توانمندی بیشتر نیروهای

سوره سبن سیری می‌سبید.
نمی‌گویم درباره اوضاع زمانه خودمان نگران عوارض منفی گسترش انفعال و بی‌مسئولیتی در جامعه نباشیم؛ می‌گویم فاقد آن درجه از وسعت و عمقی است که بعضاً می‌پندارند؛ درعین حال نمی‌توان چشم بر هم و دست روی دست نهاد و بی‌اهمیت شمرد. بهتر است به جای تکرار پرسش چرایی رخنه این آسیب، به چگونگی مهار و ازبین‌بردن آن پاسخ دهیم. به نظرم برای خنثی و بی‌اثرکردن آسیب‌هایی از این دست که ذهن، روان و